

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

سازمان انقلابی افغانستان

۲۵ دسمبر ۲۰۱۳

تاریخ، نبرد طبقاتی

بخش دهم

نخستین جمهوری

اساساً رژیم های جمهوری بعد از انقلاب کبیر فرانسه و تسلط سرمایه داری به جای مناسبات فئودالی در اروپا به میان آمدند، به این خاطر نمادی از این شرایط و مناسبات شناخته شدند. بسیاری از ملت ها کوشش کردند تا بساط رژیم های میراثی فئودالی را از کشورهای شان برچینند و جمهوری رأی و انتخاب را به وجود آورند. اما در افغانستان این تغییر نه توسط طبقات مختلف مردم بلکه در درون خود حاکمیت صورت گرفت، چنانچه اولین بار مشروطه خواهان از دربار سر بلند کردند و ریفورم های شاه امان الله بعد از تصفیه دربار به میان آمد.

بعد از استعفای داکتر ظاهر در اکتوبر ۱۹۷۲ موسی شفیق صدراعظم شد. او تلاش کرد تا روابط افغانستان را با ایران و پاکستان بهبود بخشد. این تلاش ها که با حل مسأله آب هلمند همراه گشت و تلاش داشت تا جنجال های دیرینه افغانستان را با پاکستان حل نماید، شوروی ها را وارخطا ساخت. کرملین فکر می کرد که تلاش های چند ساله اش در افغانستان در حال از میان رفتن است. لذا داوود خان که فرد جاه طلب و به دنبال کسب زمام امور بود، از سوی کرملین برای رهبری کودتا و سرنگونی رژیم شاهی مناسب ترین فرد تشخیص داده شد، مخصوصاً که در نزدیکی با جناح پرچم قرار داشت. شوروی ها از زمان صدارت داوود با او در تماس بودند. در دوران صدارت او، رابطه میان دولت افغانستان و دولت شوروی به بالاترین سطح رسید؛ خرید تسلیحات روسی و ورود مستشاران و تکنیکران نظامی شوروی به افغانستان از زمان صدارت داوود آغاز گردید، مخصوصاً که او از امریکائی ها رنجش سختی به دل داشت. لذا کودتا علیه رژیم شاهی هم برای شوروی و هم برای داوود منطبق بر خواست دو طرف بود.

فعالیت داوودخان و پرچمی ها برای پیروزی این کودتا از چند ماه آغاز گردیده بود و نظامیان دو طرف بالاخره به آسانی این کودتا را کامیاب کردند. گفته می شد که سردار ولی از مدتی به این سو متوجه فعالیت های داوود و عده ای از افسران پرچمی و طرفدار او شده، به این خاطر صاحب جان و دو افسر نظامی دیگر را وظیفه داده بود تا این حرکت را کشف کنند و بعد از آن که شواهدی به دست آمد، سردار ولی مدارکش را به ظاهر شاه نشان داد، اما شاه قبول نکرد و دلیلش این بود که «آغه لاله» همچو کاری نمی کند!!

بالاخره در ۱۴ جولای ۱۹۷۳، حینی که شاه در ایتالیا به سر می بُرد، کودتای بدون خونریزی داوود به پیروزی رسید. افسران پائین رتبه اردو که یا به داوود و یا به جناح پرچم وفادار بودند، خان محمد خان وزیر دفاع را دستگیر (وقتی چند تن افسر و عسکر نیمه شب برای دستگیری او به وزیر اکبر خان رفتند، ستر جنرال در حالی که سخت ترسیده و

می لرزید با پاهای برهنه در تهکوی و در بین بوری های پخته دستگیر شد) و سردار ولی که قومندان قوای مرکز و خود را حاکم نظامی و بدمعاش رژیم می دانست، در خانه اش محاصره و با چند فیر تانک تسلیم شد؛ موسی شفیق صدراعظم، احمد شاه نائب سلطنت و ملکه حمیرا نیز بدون مقاومتی گرفتار شدند. جنرالان دیگر چون گلبارخان قومندان هوائی، غلام محمد خان قومندان گارد، قمرالدین خان قومندان قوای توپچی، رحمت الله خان قومندان قوای کماندو، عبدالحکیم خان کتوازی قومندان فرقه ریشخور، نوازخان قومندان فرقه قرغه، شیرمحمدخان قومندان قوای ۴ زره دار، محمد حسین خان قومندان قوای ۱۵ و همچنان قومندان های غندهای میدان های هوائی کابل، بگرام، شیندند و مزار بدون یک فیر توسط گروپ های کوچک افسران پائین رتبه دستگیر و زندانی شدند و در فردای آن، داوودخان نظام شاهی را به جمهوری تغییر داد و خود در رأس حاکمیت قرار گرفت و کودتایش را «انقلاب سفید» نامید.

داوودخان که با همکاری مستقیم پرچمی ها قدرت را به دست گرفت و چون این گروه هیچ اقدامی بدون هدایت شوروی انجام نمی داد، پس بی هیچ مکثی باید گفت که کودتای داوود به حمایت شوروی ها به پیروزی رسید. این که از نظر عملی شوروی ها چقدر در این کودتا سهم داشتند و عده ای تلاش می کنند تا آن را به اثبات برسانند و یا رد کنند، اهمیتی ندارد، چون داوودخان و یاران او از وضعیت سران اردوی افغانستان و پوسیدگی گردانندگان رژیم کاملاً اطلاع داشتند و به این خاطر «انقلاب سفید» او با شلیک چند گلوله و قتل یک افسر به نام حبیب الله زرمتمی و چند سرباز (آنهم تانک شان به دریا افتاد) به پیروزی رسید. داوودخان بعد از کودتا، کمیته مرکزی را تشکیل داد که در آن داوودخان رئیس، حسن شروق منشی و جنرال حیدر رسولی، دگروال سرور نورستانی، دگرمن قدیر نورستانی، دگرمن یوسف فراهی، جگرن مولاداد فراهی، جگرن خلیل الله، جگرن غوث الدین فایق، جگرن فیض محمد، جگرن پاچا گل وفادار، جکتورن ضیاء، لومری بریدمن عبدالحمید محتاط و سید عبدالاله اعضای آن بودند. در میان این کمیته، فیض محمد پرچمی، پاچا گل وفادار خلقی، ضیاء (ضیاءمجید از محمد زائی های خانواده قومندان گارد پرچمی بود) و محتاط ستمی بودند. فیض محمد که بعد در کابینه داوود وزیر داخله شد، عضو کی.جی.بی و نام اجنتوری آن «اکبر» بود. این که چگونه این پرچمی بدون در جریان قرار دادن رهبری جناح پرچم وارد کودتا شده باشد و این که چگونه مرجع استخباراتی خود را در کی.جی.بی از ماه ها قبل در جریان قرار نداده باشد، هیچ منطقی قبول کرده نمی تواند. حسن شروق که بعد از داوودخان همه کاره نظام جدید بود، در رابطه نزدیک با کی.جی.بی قرار داشت. فیض محمد بیش از ۴۰ ولسوال پرچمی را در سرتاسر کشور مقرر کرد. بعد از آن که کابینه داوود ساخته شد، جیلانی باختری که از فعالان پرچم بود، وزیر زراعت مقرر گردید که بیش از ۶۰ پرچمی را در گروپ های اصلاحات ارضی داوود جابه جا نمود. محمدخان جلالر از اعضای دیگر کی.جی.بی بود که تا آخر با داوود ماند و تمام دیدارهای او را با سران کشورها برای شوروی ها گزارش می داد. در آن زمان کی.جی.بی به خاطری که داوودخان را گول زده باشد، در یکی از نشرات چاپ مسکو، جلالر را تلویحاً جاسوس سیا خواند و به این صورت موقف او را نزد داوود که تازه از شوروی رو بر تافته و به دنبال رابطه با امریکا بود، تثبیت تر کرد.

بعد از آن که کابینه ساخته شد، در آن دو جناح کاملاً آشکار بود. جناح داوود که شامل خود داوود (صدراعظم، وزیر دفاع و وزیر خارجه)، داکتر عبدالحمید، فایق، پوهاند وردک، داکتر نوین و داکتر سکندر و جناح پرچم شامل سید عبدالاله، فیض محمد، عبدالحمید محتاط، جیلانی باختری و پاچاگل وفادار بود. شروق، نعمت الله پژواک و جلالر غیر مستقیم به این گروه کمک می کردند. نعمت الله پژواک نیز با کی.جی.بی در ارتباط نزدیکی قرار داشت. اما بعدها سید عبدالاله به پرچمی ها پشت کرد و به سردار وفادار ماند تا این که در کودتای ۷ ثور کشته شد.

ظاهرشاه بعد از آن که در ۱۲ اگست ۱۹۷۳ رسماً از مقام سلطنت استعفاء داد، داوود اعضای خانواده او را به ایتالیا فرستاد و تا کودتای ۷ ثور زمین، ملک و جایداد خانواده شاه را که از خون مردم و چپاول دارائی توده ها به دست آمده

بود، مصادره نکرد. وی هر سال سود ملک و جایداد او را به ایتالیا می فرستاد و با تمام تأکیدی که از سوی شاه ایران برای همکاری با ظاهرشاه جهت اعاده تاج و تخت از طریق ایران صورت گرفت، ظاهرشاه آن را نپذیرفت. داوودخان که قبلاً از بدمعاشی های پسر کاکایش سردارولی به تنگ آمده بود، اینک او را اسیر خود داشت و محاکمه نظامی را برایش در نظر گرفت. او ابتداء طوری وانمود کرد که پسر عمش باید به جرم قومنده کشتار سوم عقرب اعدام شود، اما به زودی فکرش را تغییر داد و نخواست در خاندان راه برای اعدام اعضای آن باز شود و طبق دستوری او را بخشید و با پدرش روانه ایتالیا کرد. بعد از آن داوودخان و نعیم خان قدرت اصلی را در اداره جدید جمهوری در دست خود گرفتند و افغانستان یک گام دیگر به سوی وابستگی به اتحاد شوروی کشانده شد. بیانیه «خطاب به مردم» داوود که در اگست ۱۹۷۳ منتشر شد، بر طبق نظرات حزب دموکراتیک خلق تهیه شده و رویزیونیست ها افتخار می کردند که این بیانیه چیزی جز برنامه حزب شان نیست.

این کودتا که در درون خاندان صورت گرفت، نه تنها مردم در آن کوچکترین نقشی نداشتند و چون با نام و خصوصیات داوود آشنا بودند، آن را دست به دست شدن قدرت میان دو پسر کاکا دانستند و کوچکترین واکنشی حتی در لفظ از سوی خوانین و اربابان به ظهور نرسید. اردوی شاهی که مدتی داوود بر آن به عنوان وزیر دفاع حکم رانده بود، کودتا را قبول کرد. داوود در صدد محاکمه هیچ جنرالی برنیامد و بر منوال گذشته از اربابان و بزرگان قبیله قدردانی کرد و مسؤولیت طبقاتی خود را در قبال طبقه ای که به آن وابسته بود (طبقه فنودال)، سران و خوانین ملیت پشتون، شاخه درانی، قبیله محمدزائی و بالاخره خاندان نادری به وجه احسنی انجام داد.

شوروی ها که جمهوری داوود را چون سکو و جاده صافکنی برای دستیابی به قدرت کامل در افغانستان قرار داده بودند، با کودتای اپریل (ثور)، مشاوران ملکی و نظامی بیشتری به افغانستان فرستادند، با امکانات جدید تلاش نمودند تا حریفان اصلی قدرت و متمایلان به غرب را از افغانستان پاک سازی نمایند و برای رسیدن به این هدف، داوودخان را که فرد فاشیست و جاه طلبی بود، ابزار قرار دادند. داوودخان، موسی شفیق را به جرم فروش آب هلمند زندانی کرد که بعد از کودتای ثور اعدام شد و هنوز چند روزی از کودتا نگذشته بود که میوندوال را با ۴۵ تن به جرم کودتا علیه رژیم جمهوری دستگیر کرد (میوندوال از افراد با نفوذ متمایل به غرب شناخته می شد) و بعد اعلان شد که او در توقیف با نکتائی خودکشی کرده است. در حالی که میوندوال طبق نقشه کی.جی.بی به وسیله مستنطقان پرچمی (فیض محمد وزیر داخله و صمد از هر قومندان پولیس) به قتل رسید و داوودخان در برابر عمل انجام شده قرار گرفت. بعد در یک محکمه فرمایشی پنج تن از «مجرمان» اعدام و دیگران از پنج سال تا حبس ابد به زندان افتادند. با این سیاست، موازنه دوران دموکراسی به سود شوروی ها تغییر خورد.

داوودخان برای «حل» مشکل زمین و دهقان، قانون اصلاحات ارضی و قانون مالیات مترقی را وضع کرد. خلقی ها با این دو قانون مسخره که هرگز یوغ استثمار را از شانه دهقانان بر نمی داشت، مباحثات کرده، تصمیم حزب خود وانمود می کردند. در قانون مالیات مترقی سطح مالیه فی جریب بالا برده شده بود که طبق آن ملاکان بزرگ باید از زمین های مازاد شان صرفنظر می کردند، اما چون ملاکان قدرت ولسوالی ها و علاقه داری ها را در دست داشتند، مأموران املاک قدرت جلب این ملاکان را نداشته، حدود زمین هیچ یک آنان در قباله مشخص نبود. زمین های اجدادی در میان صدها خانواده تقسیم شده که جدا کردن و مشخص نمودن زمین هر وارث کار آسانی نبود و به این صورت مشکلات جدی را در برابر عملی نمودن این قانون به وجود آورد.

طبق قانون اصلاحات ارضی، برای هر ملاک ۱۲۰ جریب زمین درجه اول آبی و ۲۴۰ جریب زمین للمی در نظر گرفته شده بود و زمین مازاد با ۲۰ سال قسط به وسیله دولت خریداری و با همین مدت به طور قسط به دهقانان داده می شد. این که دهقانان بی زمین این پول را از کجا می کردند، تخم، قلبه، کود و مشکل آب را چگونه حل می کردند، در این

قانون روشن نشده بود. دولت داوود که با امراض اشرافیت فئودالی و شئوونیزم ملیتی، کودتا گرائی و وابستگی به شوروی مصاب بود، ادعای خدمت به دهقانان و ناپودی فئودالیزم از سوی آن ترفندی بیش نبود. با کودتای ۷ ثور طومار این قوانین برچیده شد و فرمان شماره هشت جانشین آنها شد.

داوود در همگامی با پرچمی ها، بعد از بسته شدن دوسیه میوندوال، گرفتاری رهبران اخوانی را آغاز کرد، چون این جریان را عامل غرب می پنداشت. بعد از دستگیری وسیع رهبران و اعضای این جریان، سه تن به شمول غلام محمد نیازی و سیف الرحمن اعدام، ۷۴ نفر زندانی و عده ای چون ربانی، گلبدین، خالص، مسعود، دین محمد، سید نورالله، قاضی امین، مولوی منصور و جلال الدین حقانی به پاکستان گریختند. داوودخان که یکی از مدعیان پروپاقرص آزادی پشتونستان و بلوچستان بود، وقتی به قدرت رسید، پاکستان خود را در رویارویی بیشتر با دولت افغانستان احساس کرد و به وارد نمودن فشار بر دولت داوود برآمد. کودتای داوود مصادف با حکومت حزب مردم به رهبری ذوالفقار علی بوتو در پاکستان بود. بوتو رهبر حزب مردم و صدراعظم وقت پاکستان، فراریان اخوانی را زیر حمایت قرار داد و برای هر یک بایسکلی خرید و میجری را مسؤول روابط آنان تعیین کرد. بعد از آن که فراریان توسط آی اس آی مسلح شدند، در اگست ۱۹۷۵ بر چند نقطه در پنجشیر، لغمان و جلال آباد حمله کردند و چون مردم، آنان را مزدوران پاکستان می شناختند، نه تنها از آنان حمایت نکردند بلکه در شکست و دستگیری شان با دولت همکاری نموده، دوباره به پاکستان گریختند و در آنجا دچار اختلاف و انشعاب شدند.

بعد از کودتای داوود، تبلیغ به ضد دولت پاکستان و تبلیغات دولت پاکستان به ضد دولت داوود به شدت بالا گرفت و سران برخی از قبایل پشتون و بلوچ به کابل پناه بردند و در بلوچستان، قبیله مری به ضد دولت پاکستان قیام کرد. بعد از حملات خونینی که از سوی ارتش پاکستان بر مناطق زیست قوم «مری» انجام گرفت، خیل عظیمی از مری ها با خانواده های شان به هلمند پناهنده شدند و مورد حمایت دولت افغانستان قرار گرفتند. به این صورت کشمکش میان افغانستان و پاکستان بالا گرفت، چیزی که هم پرچمی ها و هم شوروی ها سخت خواهان آن بودند، اما گروه فراری اخوانی که بار قبل نفوذ و افکار خود را میان مردم به محک بستند، تا بعد از کودتای ثور و قیام خودجوش توده های مردم، جرأت گذشتن از سرحد را نکردند.

داوودخان در اولین بیاناتش وعده داد که قانون اساسی جدیدی را بر مبنای «اصول دموکراسی» به تصویب می رساند، اما تا ۱۹۷۶ هیچ اقدامی نکرد چون زیر فشار جناح طرفدار شوروی قرار داشت. در آن زمان سه جناح در حاکمیت داوود به وجود آمده بود: جناح طرفداران شوروی، جناح طرفدار داوود و جناحی که درین رویارویی شرکت نداشت. داوود در سال ۱۹۷۷ کمیسیونی را مرکب از افراد کابینه و غیر کابینه که به ۴۱ نفر می رسیدند، موظف به تسوید قانون اساسی نمود و حزبی که بر اساس این قانون رسمیت یافت «ملی غورخنگ» یا «حزب انقلابی ملی» خود داوود بود. در قانون اساسی جدید قدرت تک حزبی داوود به تصویب رسید. بعد از ترتیب مسوده قانون اساسی، لویه جرگه آن را به تصویب رساند. شرکت کنندگان لویه جرگه ۳۵۹ نفر برای ۱۳ روز به ریاست عزیزالله واصفی در کابل جلسه کردند و مسوده قانون اساسی با چند قیام و قعود به تصویب رسید. اعضای لویه جرگه در یک نمایش مسخره به وسیله مأموران استخباراتی تعیین شدند که در تأیید و یا رد مواد قانون اساسی کوچکترین صلاحیتی نداشتند. بعد از تصویب قانون اساسی، انتخاب رئیس جمهور مطرح شد و داوودخان برای ۷ سال به صفت رئیس جمهور افغانستان «انتخاب» گردید.

داوودخان که در دامان خاندان خونریز نادرخانی (مخصوصاً زیر نظر هاشم خان) پرورش یافته و پابند اشرافیت فئودالی بود، اعتقادی به رویونیسم شوروی نداشت و چون نفوذ پرچمی ها در دولتش را در تضاد با یکه تازی های خود می دانست، بعد از تثبیت قدرت، تصمیم گرفت تا پرچمی ها را از قدرت براند. بعد از برکناری چند وزیر پرچمی،

به مسکو سفر کرد تا به رهبران شوروی توضیح دهد که برکناری پرچی ها به معنی سرد شدن روابط میان دو کشور نیست. وی در کاخ کرملین با برژنف دیدار نمود، اما وقتی برژنف تأکید کرد که افغانستان باید در استخدام کارشناسان غربی با شوروی مشوره کند، داوود با عصبیت خاصی گفت که «وی به احدی اجازه نمی دهد که به او بگوید کشورش را چگونه اداره کند. هر وقتی افغانستان از خدمت کارشناسان خارجی بی نیاز شد همه را بلا استثناء رخصت خواهد کرد» و با همان عصبیت میز مذاکره را ترک کرد و بعد او را متوجه کردند که با زمامداران شوروی خداحافظی کند. بعد از آن که به افغانستان آمد به لیبیا، یوگوسلاویا، هند، پاکستان، کویت، عربستان سعودی و مصر سفر کرد و برای پیشبرد پلان هفت ساله اش از این کشورها کمک خواست. ایران که در آن زمان ژاندارم منطقه و یکی از کشورهای ثروتمند آسیا بود، از این حرکت داوود استقبال کرد و وعده کمک دو میلیارد دلاری به داوود داد. اما جواسیس شوروی چون حسن شروق و جلالر که تا مغز استخوان داوود و همراهانش نفوذ کرده بودند، تمام جزئیات برنامه ها و ملاقات های داوود را به کی. جی. بی. گزارش می کردند و به این صورت زمینه کودتای ثور مساعد گشت.

مرور گذرا بر سیاست اقتصادی خاندان در سه مرحله ای که هاشم خان، داوودخان و ظاهرخان زمام امور را در دست داشتند، نشان می دهد که اساس تولید در هر سه دوره بر تولید زراعی استوار بوده و ملاکان ارضی به عنوان استنمارگران اصلی از طریق بهره مالکانه دهقانان را استنمار می کردند. اشرافیت فئودالی خانواده و دربار حامی اصلی ملاکان ارضی دهات بود، شهرها توسعه نیافته، بناها و قلعه های فئودالی شاخص اصلی زندگی این دوره بود. استبداد و خفقان مخصوصاً در دوره صدارت هاشم خان چنان شدت داشت که هیچ روشنفکر و زحمتکشی مجال دم زدن پیدا نکرد (صرف در دوره کوتاه صدارت شاه محمودخان آزادی بیان محدودی اعطاء گردید که به زودی آن را پس گرفت و در بدل آن روشنفکران منتقد بهای سنگینی پرداختند). اعدام، زندان، تبعید و کوتوال ابزار اصلی ادامه و استحکام قدرت خاندان در این سه دوره بود.

هاشم خان که یکی از مستبدان نامدار تاریخ به حساب می آید، تمایل زیاد به سیاست اقتصاد مختلط داشت و در زمان او شرکت های تجاری خصوصی بسیاری ایجاد گشت و در کار مشترک با زابلی به توسعه سرمایه داری در کشور پرداخت. در این دوره نقش بورژوازی کمپرادور چه در زمینه طرح های سیاسی و چه در زمینه سیاست های اقتصادی اثرگذار شد. تأسیس بانک ملی و «د افغانستان بانک» از تلاش های هاشم خان و زابلی برای احیای بیشتر مناسبیت سرمایه داری در افغانستان بود. هماهنگی واقعی اشرافیت و سرمایه داری که هر یک می خواست سهمی از تولید و تجارت ببرد، در این دوره خوب نمایان گشت. اما با برکناری هاشم خان و به قدرت رسیدن داوودخان این روال از هم گسیخت و بار دیگر اقتصاد پلانیزه شده دولتی شاخص اصلی سیاست اقتصادی قرار داده شد.

با این که داوود به اقتصاد مختلط و کمک به بخش خصوصی تظاهر می کرد، اما در عمل باور به اقتصاد بروکراتیک و پلانیزه شده داشت، و به این صورت زمینه نفس کشیدن را از بورژوازی خودی و کمپرادور گرفت و خود چون کمپرادوری در جلب سرمایه های سوسیال امپریالیزم شوروی و امپریالیست های غربی عمل کرد. داوودخان در پلان پنج ساله اولش از بودجه ۸.۵ میلیارد افغانیگی، ۵۰ درصد به زراعت، ۱۴ درصد به مواصلات، ۷ درصد به خدمات عامه (معارف و صحت) و فقط ۲ درصد را به صنایع و معادن اختصاص داد. اما در عمل بیشتر به کارهایی چون سرک سازی و برق پرداخت و در این راستا به سرک هائی بین کابل - قندهار، قندهار - سپین بولدک، کابل - تورخم، کابل - قزل قلعه، تونل سالنگ، قندهار - هرات و تورغندی اقدام نمود. اما در پلان پنج ساله دوم از بودجه ۳۳.۳ میلیارد افغانیگی به بخش صنایع و معادن ۳۳.۵ درصد، بخش زراعت و آبیاری ۲۳.۵ درصد، حمل و نقل ۲۵.۵ درصد، خدمات اجتماعی ۱۱.۲ درصد و سایر بخش ها ۶.۳ درصد اختصاص یافت که توجه بیشتر به صنایع شده بود. زیرا خاندان بار دیگر به این نتیجه رسید که باید سرمایه گذاری دولت بیشتر بر صنایع و استخراج معادن که نسبت به

زراعت پول آورتر اند، متمرکز شود. در این دوره مالیه جنسی و مبادله در دورترین دهات کشور از میان رفت و بازار خرید و فروش کشور تا نقاط دور دست توسعه یافت و جهت فراهم آوری اعتبارات جدید، بانک های تجارتي، زراعتی و رهنی با سرمایه دولت تاسیس شدند که زمینه بیشتر سرمایه گذاری های متوسط بر صنایع کوچک مساعد گردید، اما به علت خراب شدن مناسبات میان افغانستان و پاکستان، تجارت دچار مشکل شد و این هم می توانست به رشد این صنایع و ازدیاد تولید داخلی کمک کند. اختلاف میان افغانستان و پاکستان، امریکا را بیشتر به حمایت از پاکستان وا داشت و موازی با آن داوودخان بیشتر به شوروی متمایل گشت و همان بود که در ۱۹۵۶ اولین معاهده خرید تسلیحات میان افغانستان و شوروی به امضاء رسید. داوودخان در ۱۰ سال صدراعظمی اش با تقویت سکنتور دولتی، بورژوازی خودی و کمپرادور را زیر فشار گلوگیری قرار داد، اما طبقه کارگر در این بخش گسترده تر شد لذا تمام حرکت های انقلابی طبقه کارگر در این دوره به ضد دولت به راه افتاد.

در دهه «دموکراسی» اقتصاد مختلط رهبری شده دوران صدارت داوود، ادامه یافت. در این دوره در عمل نقش اقتصاد خصوصی در حد هیچ بود و چون بانک ملی که بر بخش اعظم تولید و تجارت خصوصی تسلط داشت، بنابر اختلاف با سیاست های اقتصادی دولت و نبود امنیت مالی از فعالیت دست کشید، لذا با اکمال کار فابریکه نساجی گلپهار، دیگر هیچ کارخانه ای از سوی بخش خصوصی تاسیس نشد. سرمایه داران بزرگ و میانه نیز سرمایه های شان را به کارهای کوچک و زودثمر در بخش های خانه سازی و حمل و نقل به کار انداختند و سرمایه های دولتی در سرک سازی، آبیاری و برق به مصرف رسید، به این خاطر پول کافی جهت ایجاد صنایع بزرگ در خزانه نماند.

در این دوره میزان قرض شوروی به افغانستان به ۱.۵۷۲ میلیون دالر و کمک آن به ۱۰۰ میلیون دالر رسید که نسبت به امریکا با ۹۹ میلیون دالر قرض و کمک ۳۱۳.۵ میلیون دلری، رقم فوق العاده بالاتری بود. تعداد کارشناسان شوروی در افغانستان به ۱۰۵۰ نفر و تعداد کارشناسان امریکائی به ۲۱۰ نفر رسیدند، و به این شکل افغانستان به سوی وابستگی کامل به شوروی کشانده شد.